

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

فلسفه اخلاق

کلاسگاه

نمونه های زیررسته اخلاق احکام فقهی



دکتر

سید محمد حسینی سورکی

دانش آموخته حوزه علمیه قم و
دکترای فلسفه اخلاق



معرفی کتاب «فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق»
توسط میثم غلامی

زمان: دوشنبه ۳ خرداد ماه. ساعت ۱۹

مکان: قم. خیابان صفائیه. کوچه ۲۵. فرعی اول سمت چپ. پلاک ۸۷

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۰۲۷۰۴۷۳۰۷۱۰۰۰۹۱۲۷۵۴۷۳۰۷ پیامک فرمایید.



کارگاه فلسفه اخلاق، جلسه بیست و پنجم

« نمونه هایی از بررسی اخلاقی امکام فقهی »

دکتر سیدمحمد مسینی سورکی. ۳ فرادماه ۱۳۹۵. به قلم: مریم قاسمی

چکیده

فقیه برای فتوای حکمش در بدو ورودش در حوزه فقه چه نگاهی دارد؛ آیا اخلاق را حداکثری می‌بیند یا حداقلی، اخلاق را مقدم بر فقه می‌داند یا نمی‌داند؟ وظیفه گراست یا نتیجه گراست؟ همه این موارد تأثیر بر تفقه فقیه دارد. ما حقی نداریم که به اسم تعبدگرایی یا تعبد به نصوص و روایات اخلاق را نادیده بگیریم. اگر توجه به فلسفه فقه و یک نگاه همه جانبه در فقه و تفقه داشته باشیم و اخلاق را لحاظ کنیم، بسیاری از این تعارضهای ظاهری فقه در اخلاق دیده نخواهد شد.

سیری در فقه و اخلاق

موضوع بحث ما اعتناء فقها به احکام و اصول اخلاقی است که به این بهانه زیرمجموعه بحث رابطه‌ی فقه و اخلاق است. معمولاً در رابطه بین فقه و اخلاق بحث‌های زیادی می‌شود که به سراغ بحث‌های مفهومی می‌روند. درباره اینکه مفهوم اخلاق چیست، مؤلفه هایش چیست، تعریف فقه چیست، چه مولفه هایی دارد و بعد می‌خواهند ارتباط و نسبت‌شان را مشخص کنند، بحث‌هایی است که در این حوزه انجام می‌شود. این بحث‌ها مهمند و کلیدی‌اند و بحث ما بیشتر بر سر این است که هر تلقی که از فقه در قالب گزاره‌هایی به نام فتوا در رساله یاد می‌شود، آیا فتواها که محصول تفقه فقها هستند، می‌توانند با ارتکازات درونی شهودی ما با اخلاق و احکام عقلی عملی که همه درک می‌کنیم و می‌شناسیم و با آن مانوسیم، در تعارض و تعامل باشد؟ به یک معنای دیگر، وقتی می‌خواهیم در اخلاق نظریه‌ها را با هم نقد یا تحلیل کنیم، یکی از ملاک‌ها، مقبولیت در نزد ارتکازات عرفی و درونی افراد است. نظریه اخلاقی به شما می‌گوید این کار را بکن و لازمه‌ی پذیرش نظریه این است که آن را محک بزنیم که آیا با اعتکازات جور در می‌آید یا نه! لزومی هم ندارد تطابق تام داشته باشد، اما شرط آن است که تقابل تام با ارتکازات نداشته باشد. حالا در رابطه با تطابق هم همین مبنا را داریم. می‌خواهیم بگوییم ممکن است یک فتوایی تطابق تام با آن چیزی که ما فهم ارتکازی مان است از اخلاق را نداشته باشد ولی تقابل تام هم نباید داشته باشد.

در حقوق همین بحث را هم داریم. قوانین ارتباط و نسبت مفهوم ضروری با اخلاق دارند؟ یعنی می توان حقوقی را تصور کنیم که ناعادلانه و غیر اخلاقی باشد؟ ۵۰ سال اخیر حقوقدانها در فلسفه حقوق همین است که آیا می شود یا نمی شود و دو دسته مهم داریم که یک دسته واقع گراها^۱ هستند که اخلاق باید در دل قوانین باشد؛ یعنی قوانین باید وامدار اخلاق باشد. نمی توانند شما قانونی داشته باشید که غیر اخلاقی باشد یا ناعادلانه. اما غیر واقع گراها می گویند که قانون اخلاق دو چیزند. می توانند قانونی وجود داشته باشد که اساسا عادلانه هم نباشد. حالا در فقه هم آیا ما می توانیم فتوایی داشته باشیم که به عدالت و به اخلاق و ارزشها اعتنائی نداشته باشد و حالا اگر هم چنین چیزی داشتیم، این محصول چیست؟ خطای روشی فقهاست یا اشتباهی اتفاق افتاده و باید برویم اصلاحش کنیم؟ آیا من به عنوان مکلف لزومی دارد از این فتوا تبعیت کنم؟ ما در حقوق نافرمانی مدنی داریم؛ جایی که شما یک قانونی را غیر اخلاقی می دانید. آیا در اینجا به یک معنا می توان به مکلف گفت که چون اخلاق من نمی سازد خودم را ملزم نمی بینم. البته این را هم توجه داشته باشید که در فقه به ندرت پیش می آید که چیزی را واجب کنند و با اخلاقیات سازگار نباشد. معمولا بیشتر آنجاهایی که جواز است صحبت ما هم در ارتباط با تقابل ها و تعارض های ظاهری است نمی خواهیم بگوییم وجود دارد یا ندارد. همه این مثالهایی که ممکن است بزینم این است که ما در ظاهر احساس می کنیم که تعارضی وجود دارد. حالا این که دارند یا ندارد ممکن است یک فقیه دلیلی بیاورد و ما را مجاب کند که چنین تعارضی وجود ندارد.

نکته بعدی این است که حالا اگر تعارضی داشت، فتوا مقدم است یا آن حکم عقل عملی و باید فقیه از فتوایش دست بکشد یا ما باید آن را نادیده بگیریم! کدام مقدمند؟ کدام برترند؟ کدام حاکمند؟ کدام مقدس ترند؟ اینها سوالاتی است که می توان از منظر دیگری هم بگوییم که مقتضای احتیاط کدام است؟ به این سمت میل کنیم یا به آن سمت؟ جوهره همه این سوالات همان سوال اولی است که عرض کردیم. بنابراین، آن چیزی که مدنظر است، این است که یک مروری به رویکرد فقها کنیم و در آخر یک نتیجه گیری کنیم.

نگاه ما بیشتر موردی مصداقی است و شاید به این نتیجه رسیدیم که گاهی فقها در بعضی مسائل یک استاندارد دوگانه داشته باشند.

¹. Rational.

اکثریت فقها اقلأ ادعای شان این است که ما حسن و قبح را ذاتی می‌دانیم و هم عقلی. حالا ممکن است در جایی خطا کنند. این بحث دیگری است. بعضی فقها هم از این کارها می‌کنند، اما آن چیزی که پیش فرض ماست و از کل فقه برمی‌آید که روح فقه ما اخلاقی است؛ یعنی حاکمیت یک نگاه اخلاقی است و به ندرت پیش می‌آید که فقها به اصول اخلاقی اعتنا نداشته باشند. من مصادیق و نمونه‌هایی را ذکر می‌کنم. اولاً خود فقها آدم‌های اخلاقی بودند و در اجتهاد و تفقه هم شرط می‌کنند کسی می‌تواند اخلاقی باشد و انصاف داشته باشد و حتی بالاتر مروت هم داشته باشد، و بعضاً هم می‌گویند حسنات الابرار و سیئات المقربین که بیشتر می‌خواستند خودشان مقید باشند. دوم اینکه در بسیاری از موارد، در فقه بر آبرو و کرامت انسان، مالکیت افراد، حوزه خصوصی اینها تعریف می‌شود و پایه همه آنها یک پایه اخلاقی است. حالا غیر از اینکه ما قواعد اخلاقی داریم؛ مثل اوفوا بالعقود و عدم اضرار و ضرر یا تاکید بر پرهیز از ظلم و چیزهای دیگر همه اینها قواعدی هستند که پایه آن جوهره اخلاقی است.

مستند بسیاری از احکام این بوده که ما تضييع حقوق نکنیم، ظلم نباشد و ضرر نرسد. مثلاً امام حرمت ربا ولو با حيله‌های شرعی را در ظلم می‌دانند. بنابراین، ممنوع است. تصرف در مالی که مالیت ندارد، این هم دلیل حرمتش ظلم بودن است؛ یعنی نیاز ندارد حتماً روایتی باشد. همین که ظلم است و ظلم مفهومی است که در اخلاق یکی از مفاهیم پایه‌ای است.

در تسمیه یعنی شخص گاوی را چند روز ندوشی بعد برای فروش بازار ببری و آنها فکر کنند که آن همیشه اینقدر شیر می‌دهد. گفتند این عمل چون رفتار ناجوانمردانه است. پس قبیح و غیر اخلاقی است و به لحاظ شرعی حرام است. حالا حرمت لعن، غیبت، هجو همه اینها چون آبرو بردن کسی دیگری است، غیر اخلاقی است. اخیراً دیدم سید حسن نصرالله هم یک جمله‌ی جالبی گفته بود که ما اسرائیلی‌ها را محکوم نمی‌کنیم. چون حتی به دشمن مان هم تهمت نمی‌زنیم. یعنی از اصول اخلاقی نیست تا این حد اخلاق جریان داشته. در رابطه با حیوانات هم ما این مسئله مطرح است؛ مثلاً بالا سر حیوان نباید چاقو تیز کرد یا چاقو نباید موقع بریدن کند باشد که حیوان زجر بکشد یا پرهیز از جدا افکندن حیوانات و نوزادان. اینها استحباب‌هایی است. بعضی‌ها ایشان حرمت هم در آن است. مثلاً گفتند اختنه کردن حیوانات حرام است یا بی‌دلیل شکار کردنشان حرام است و حتی گفتند اگر سفر برای شکار غیرمجاز یا بلا دلیل باشد آن سفر، سفر حرام است و نماز را کامل بخوانند. اینها همه اعتناء به حقوق حیوانات است

که آن می‌تواند بخشی از اخلاق باشد.

امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: از حیوانات پا شکسته و مریض و اینها زکات نگیرید. گفتند: دلیلش چیست؟ فرمود: ممکن است این‌ها را مجبور به حرکت زیاد کنند و زجر بکشند. روایت دیگری از امام علی (علیه‌السلام) دیدم که به چوپان‌ها سفارش کرده بودند وقتی بهائم را برای چرا می‌برید از میان دو مزرعه شبدر نبرید، یعنی به قول معروف ضایع بشود. همه‌ی این دقت نظرها و ظرافت‌ها نشان روح اخلاق و احکام اخلاق است.

به طور کلی صرف نظر از مثال‌های دیگر، مذاق شارع

و عرف اجتهاد و مرجعیت این است که اعتنا به اصول اخلاقی و احکام اخلاقی دارند. تضييع حقوق، عدم ظلم را خیلی مهم می‌شمارند. حتی گاهی از عرف معمولی بالاتر هم می‌روند. این مثال عجیبی است. گاهی ممکن است اخلاق جایز باشد ولی فقه

مذاق شارع و عرف اجتهاد و مرجعیت این است که اعتنا به اصول اخلاقی و احکام اخلاقی دارند. تضييع حقوق، عدم ظلم را خیلی مهم می‌شمارند

از منظر دیگری خیلی اخلاقی تر باشد. مثالش شاید این باشد که جنگ «معامله به مثل» اخلاقی است. اگر شما دیدید که دشمن اسیرهای شما را کشت، شما هم اسیرهایش را بکشید. اما در فقه «معامله به مثل» جایز نیست. مثلاً حتی کشتن اسیر، مثله کردن با استفاده از روش‌های ناجوانمردانه، غیر اخلاقی است و لو طرف مقابل‌تان این کار را انجام بدهد. من اکتفا می‌کنم به این مثال‌هایی که زدم.

بسیاری از اصول اخلاقی داریم که مبنای فقه ما هستند مثل قبح مالایطاق، لا تکلیف قبل البیان، عقاب لا بیان، و قواعد دیگر. همه دلالت بر این دارند که جوهره فقه ما به اخلاق اعتناء خاصی دارد.

اینها مثالهایی بودند که خواستم بگویم فقه اعتناء به اخلاق دارد. اگر مواردی هم پیدا می‌کنید که ندارند باید دید که مشکل کجاست. خطای روشی رخ داده یا از فلسفه فقه غفلت کردند یا ناخواسته دچار دوگانگی معنایی شدند.

تعارض اخلاق و فقه

اما حالا سراغ چند مثال برویم که به تعارض فی باد النظر حکم فقهی با حکم اخلاقی دارد. من دو سه بحث در مورد آنها کردم. یکی بحث تبعیض‌هایی است که ممکن است در ارتباط رفتاری بین زن و مرد در فقه ما باشد.

مثلاً در عیوب منجر به فسخ ازدواج. اگر در زن باشد مایه فسخ می شود ولی در مرد نمی شود. مثلاً جزام، برص، اقعاد و عمی یعنی کور بودن دو چشم. اگر اینها در مرد باشد، زن حق فسخ ندارد ولی در زن اگر باشد، مرد حق فسخ دارد. نکته این است که زنی ببیند که تبعیض شده و این مرد جزام دارد باید از طریق دادگاه کاری کند که او را طلاق بدهد، نه اینکه فسخ بشود و می گویند که جزام بعضی اش مسری هم است.

نکته‌ی بعدی، (ممکن است این هم تبعیض تلقی شود) شهادت زن حتی در رؤیت هلال، طلاق و دعاوی غیرمالی هم پذیرفته نیست. حتی در امور زنانه. مثلاً شهادت در رابطه با رضاع، ولادت و بکارت و عیوب خاصه زن‌ها هم قبول نیست. البته گفتند که شهادت در رابطه رؤیت هلال برای این معقول نیست که با عفت ناسازگار است. ممکن است برخی اشکال کنند که چرا به شرط عفت نگفتید، اما مطلق گفته شده.

نکته بعدی این است که در طلاق رضایت زن که شرط نیست. اجماعی است. حتی اخبار و ابتلاء هم شرط نیست؛ یعنی مرد می تواند طلاق بدهد و برود و زن خودش را بلا تکلیف می داند. این طلاقش واقع شده صحیح است؛ چون طلاق یک ایقاع مردانه است، حتی در قانون جدید ما هم حالا تنها کاری کردند گفتند اگر می خواهد قانونی باشد باید بیاید از طریق دادگاه باشد و دادگاه معمولاً خبر می دهد، اما اگر کسی این کار را نکرد، کار غیرقانونی کرده ولی طلاقش درست و صحیح است.

به نظر می آید این با حقوق و ممکن است حتی برای زن ضرری باشد. من یک استفتائی دیدم که کسی از مراجع سوال کرد که یک آقای خانمی را چهار سال ول کرده. بعد از چهار سال که پیدایش کردند، گفتند چرا؟ گفته من همان ماه اول در نزد دو شاهد طلاق دادم. ولی ضرورتی نداشت اطلاع بدهم. اینجا گفتند که طلاق صحیح است و او ممکن است یک کار غیرقانونی کرده باشد.

نکته بعدی، طلاق بی وجه است. مرد اگر بخواهد زن را طلاق بدهد، نمی تواند وجه بیاورد. می تواند بی وجه. یعنی بگوید دلخواهانه من طلاق می دهم. حتی جالب این است که هر وقت متمکن به گرفتن زن جوان شد، اشکالی ندارد. می تواند طلاق بدهد. حالا برخی می گویم که کلیت این گونه بوده برخی این را حرام می دانند. برخی فقهای جدید گفتند این ناجوانمردی و غیراخلاقی است. ولی به هر حال فقهای هستند که گفتند جایز است. اما برعکسش یعنی اگر زن بخواهد طلاق بگیرد حتماً باید به دادگاه مراجعه بکند و تا مرد طلاق ندهد، این ممکن نیست.

یکی از فقها گفته؛ انسان می تواند بر مبنای بعضی از اینها عادل فقهی باشد اما از شمر ذی الجوشن هم شری تر باشد یعنی در بیرحمی، چرا چون بعضی از این چیزهایی که عرض می کنم، برعکس هم است. خیلی فمینیستی اش نکنیم، می گوید اگر زن هم برای شیردادن بچه ساعت دو نصف شب از مرد طلب پول بکند می تواند آنجا به بچه شیر ندهد و مرد موظف است که پول بدهد. این هم از قوانین فقهی است که شیردادن به بچه یک عمل انسانی و اخلاقی است. بر زن واجب است که بدهد. اصلاً پول طلب کردن اینجا وجهی ندارد ولی مجاز است و می تواند چنین کاری کند.

حالا مسئله ای هم در اخلاق تجارت وجود دارد. در فقه الرضا گفتند که نباید یک آقا دل خانمش را بشکند. این غیر اخلاقی است. مثلاً اگر زنش به او هدیه ای داد، نباید با آن هدیه برود یک زن دیگری صیغه کند. چون دل زنش شکسته می شود که با این هدیه رفته این کار را کرده.

نکته بعدی این است که قتل توسط مادر اگر انجام بشود، قصاص می شود اما اگر توسط پدر انجام شود قصاص ندارد. این هم ممکن است تبعیضی باشد که بگویند چه فرقی می کند. جالب این است که بعضاً دلیلش را این گونه آوردند که در روایات اب و والد آمده، نگفته والده و چون ما قواعد عامی داریم که قصاص واجب است، این روایات تنها مرد را از ذیل آن تخصیص می زند. در حقوق ما هم همین الان همین است. لذا اگر مردی دو فرزندش را بکشد، خانم نمی تواند ادعای قصاص کند، اما برعکس این می شود.

ما قواعد دیگری هم داریم که مرد حق ندارد در مال زن دخالت کند. چون ظلم است. این هم حکم فقهی است. ولی به هر حال از همه ی اینها مهمتر آن بحثی است که طلاق بود که طلاق در دست مرد بود که به حمدلله چیزی ندارد ولی در قدیم، چنین چیزی بود و این هم از آن موارد می توانست باشد.

من از این مسائل می گذرم سراغ تبعیض هایی بین مومن و غیر مومن می روم. ممکن است در جایی بهتان زدند، هجا، نیمه ی مومن اشکال دارد ولی غیر مومن، یعنی مشرک و کافر اشکال ندارد. به این نکته دقت کنیم که وقتی غیر مومن می گویند، مخالف را هم شامل می شود. یعنی سنی ها را هم شامل می شود. تعبیر خیلی عجیبی صاحب جواهر را من دیشب نگاه می کردم که می گوید که از سگ ها نجس تراند. قذف نامسلمان حد ندارد. شهادت غیرمسلمان علیه مسلمان مسموع نیست. حالا بحث دیه و اینها بماند. گرفتن غش، نج، تدلیس و تصفیه و معامله با

غیر مسلمان اشکال ندارد. صاحب جواهر می گوید: اگر بچه از کنیزی به دنیا بیاید، مالک می تواند شب اول مادر را بفروشد و بچه را برای خودش بگیرد و گفته این اجماعی است؛ یعنی اجماع فقهای شیعه می گویند که اشکالی ندارد. چون او حاکم بر کنیز و برده است.

گرفتن ربا از کفار هم جایز است. باز ممکن است تخصیص زدن به مؤمن و غیرمؤمن یک مقدار مشکل ایجاد کند. یعنی به نظر بیاید غیراخلاقی باشد. کلاه های شرعی که در فقه وجود دارد، اینها می توانند غیر اخلاقی باشد.

در بحث برده و رفق و رقبه هم ما بسیاری از مسائلی داریم که با آزادی و کرامت انسانی ممکن است در تعارض باشد؛ مثلاً از والدین برده همیشه برده متولد می شود؛ یعنی ذریه ی کافر حربی همیشه برده است. با آنکه هیچ تأثیری در برده بودنش نداشته. با همه ی اهتمام فقه به لغو برده داری، لقیق دارالکفر برده است. شما بچه ای را پیدا کنید. این برده است. مولا حق دارد کودک را پس از ۷ سالگی از مادرش جدا کند و مادرش را به جای دیگر بفرستد. ازدواج غلام و برده و کنیز و اینها هم بدون طلاق و رضایت می شود فسخ کرد که حالا اینها مبتلا به نیست. ولی به هر حال، در متن فقهی وجود دارد.

بحث «استنطاق رضیه» که خیلی سر و صدا زیاد ایجاد کرد که امام در تحریرالوسیله خیلی صریح این را فرمودند و البته برخی فقها مثل آقای مکارم گفتند که اطلاق به این حد درست نیست و قبح اخلاقی دارد. دومین نکته «بهتان» است. بهتان بر کفار و مخصوصاً وجهی که برایتان مثال می زنند جایی است که شما مناظره می کنید، بحث می کنید، راهی جز این ندارید که بهتان بزنید و او را از مرحله دور کنید که به نظر می آید با اخلاق گفتگو و مذاکره و اخلاق نقد خیلی سازگار نباشد، اما فقهای قدیم بسیار بودند که استناد کردند به آن حدیثی که در آن حدیث گفتند که شما می توانید بهتان بزنید. البته یکی از فقهای امروزی هم این را در رساله اش آورده و وجود دارد.

اجازه برای تشییع والدین برای زن باید حتماً باشد. زن بدون اجازه پدر و مادرش تشییع هم نمی تواند برود. حقوق زوجه در آمیزش، کرامت انسانی به اخذ جزیه در باب اهل ذمه که در لمعه داریم که باید جزیه را بگیریم که این با کرامت انسانی نمی خواند و چیزهای دیگر.

چرایی تعارضات فقه و اخلاق

من می‌خواهم بگویم که چرا تعارضات به نظر می‌آید. شاید یک عده بگویند که هیچ کدام اینها تعارضی نیست. ما معتقدیم که هیچ کدام اینها غیراخلاقی نیست، اما به هر حال شئون ما می‌گوید که برخی اینها یک جورهایی غیر اخلاقی است و بعضی از فقها شاهد همین است. بعضی از فقها گفتند این کار غلط و حرام است. نشان می‌دهند که آنها هم این اعتکاض را داشتند. دوم ممکن است کسی بگوید که اینها غیراخلاقی می‌دانستند و در تقابل با اخلاق همه اینها را می‌دانستند، اما یا از سر خودخواهی، تعصب، جنون، جهل، دوری از فضائل این کار را کردند؛ چون به اخلاق اعتنا نکردند. این خیلی بعید است که دور از اخلاق باشد، اما ممکن است عده‌ای هم بگویند که اینها اهل احتیاط بودند. یعنی از سر اینکه به عقل اعتنائی بیشتری کنند، بیشتر از جهنم خائف بودند، تعبد داشتند. دوست داشتند روایات را به سادگی رد نکنند. در اینجا جانب فقه را محترم و محتشم می‌دانستند. ایمان‌گرایان متعبدی بودند که به سراغ آن رفتند و یک مقدار اخلاق را نادیده گرفتند. مثل اشاعره که خواستند قدرت الهی را محترم بشمارند و اخلاق را کلاً نادیده گرفتند. این هم احتمالی است. به ویژه آنجایی که یک نص صریحی بوده و نمی‌توانستند این را لغو کنند. به هر حال اهل احتیاط بودند و جرأت رویایی با فقهای قبلی را نداشتند. بعضی‌ها احساس می‌کردند اینها درست نیست. می‌گفتند همه فقها این را گفتند. جرأت نداشتند. ممکن است این را هم احتمال بدهند. نکته‌ی بعدی این است که در استنباط‌شان دچار خطای روشی شده باشند؛ یعنی غفلت از فلسفه فقه یعنی اخلاق را متقدم می‌دانستند ولی در استنباط دچار اشتباه شدند. این اشتباه هم فقط اینجا نیست. ممکن است فقهای داشتیم و داریم. مثلاً حدیثی داریم پیامبر نمازش قضا شده، بعد یک فقیه آمده از این روایت فرع فقهی استنباط کرده، روایتش این است که پیامبر با بلال یک جایی رفتند. نماز صبح شان قضا شد. به بلال گفت بلند شو اذان بگو. نماز را به جماعت بخوانیم. بعد این فقیه از این داستان چند فقه برداشت کرد: برای نماز قضا می‌شود اذان و اقامه گفت. می‌شود به جماعت خواند. ۱۳ فرع فقهی برداشت کردند. از حدیثی که به لحاظ کلامی کلاً پایه‌اش زده است. فقها معمولاً قائل به عصمت پیامبرند، پیامبر که نماز شب هم برایش واجب بود چرا نماز صبحش قضا شود. بنابراین، این خطا هم همانطور که آنجا ممکن است اتفاق بیفتد، در اینجا هم ممکن است اتفاق افتاده باشد، اما ممکن است بگوییم که اصلاً غیراخلاقی نمی‌دیدند. یک شهودات و ارتکازات دیگری داشتند. اصلاً در جهان

دیگری زندگی می کردند. فقها هم در جامعه زندگی می کردند. اگر فقهی در جامعه‌ای زندگی می کرده که مثلاً به حقوق و کرامت زن خیلی توجه نداشتند یا نادیده می گرفتند. ممکن است فقیه هم براساس همان گفتمان رایج و حاکم او هم بمنوا با آنها باشد. نه تنها روشنگری نکند و دیگران را هدایت نکند، خیلی وقت‌ها سکوت کند و حتی با آنها بمنوا شود و فتوایش در همان راستا باشد. به هر حال تأثیرپذیری از محیط ممکن است یک احتمال باشد. حالا سوال این است که ما باید به او بفهمانیم یا اینکه بار استدلال به دوش کیست؟ ما باید ثابت کنیم که آن غیراخلاقی است یا او باید ثابت کند که این اخلاقی است. به هر حال باید به یک نتیجه برسیم که این غیراخلاقی است یا نیست. چون آن را غیراخلاقی نمی‌داند. نکته بعدی این که ممکن است اصلاً فقها قبل از تفقه و استنباط یک تفسیر خاصی از اخلاق دارند و بعد به سراغ تفقه می‌روند و این باعث می‌شود که خیلی چیزها را اخلاقی ببینند و خیلی چیزها را اخلاقی نبینند. فرض کنیم فقهی از ابتدا یک رویکرد نتیجه‌گرا دارد.

ما چنین حقی نداریم که به اسم تعبدگرایی یا تعبد به نصوص و روایات و اینها اخلاق را نادیده بگیریم. این دو جا جایی است که یک نص صریحی نباشد یا اگر وجود دارد در معرض تقیه، تاویل یا در مضان جهل باشد و یا اجماعی و یا مستفیض نباشد و یک خبر واحد باشد و در مقابلش یک حکم بسیار شدید عقلی حکم عقل عملی داشته باشید. در اینجا شما حق ندارید حکم اولی را به صرف اینکه خبر واحد دارید کنار بزنید. از جمله همین بحث بهتان زدن است.

او در فتوا دادن و یا استنباط کردن می‌گوید این هدف وسیله را توجیه می‌کند و پس بهتان زدن برای رسیدن به یک هدف مقدسی هیچ اشکال ندارد، اما اگر این فقیه یک نگاه وظیفه-

گرایانه عقل محور داشته باشد، ممکن است خیلی وقتها اصلاً چنین فتوایی از او صادر نشود یا اگر نیت و فضیلت را هم مهم بداند فضیلت‌گرایانه عمل کند؛ یعنی حتی روزه فقهی که ما قبول می‌دانیم که اگر از صبح تا غروب چیزی نخورید اما هزار جور دروغ و غیبت هم کنید، روزه‌ات درست است، اما اگر یک فقهی فضیلت‌گرایانه نگاهش باشد ممکن است این را قبول نداشته باشد. بگویید این روزه هم باید قضا شود. به هر حال اینکه فقیه در بدو ورودش در حوزه فقه چه نگاهی دارد؛ مثلاً اخلاق را حداکثری می‌بیند یا حداقلی، شأن اخلاقی برای حیوانات را اصلاً قائل است یا نیست. اخلاق را مقدم بر فقه می‌داند یا نمی‌داند یا وظیفه‌گراست یا نتیجه‌گراست همه اینها می‌تواند تأثیر بر تفقه اش بگذارد. البته در سال‌های گذشته اهتمام فقها و بسیاری از علما به جانب اخلاق بیشتر شده و با تاویل و

تفسیر فرهنگی با تمسک به قدر مُتَيَنِّها به سمت جانب اخلاق هستند تا آن را بیشتر پاس بدارند.

ما ضمن ارج نهادن به تعبد و اخلاص فقها و آن دغدغه‌مندی‌شان نسبت به تفسیر به رأی شان نکنند، عزم‌مان این است که دست کم در دو جا می‌شود گفت که ما چنین حقی نداریم که به اسم تعبدگرایی یا تعبد به نصوص و روایات و اینها اخلاق را نادیده بگیریم. این دو جا جایی است که:

یک) نص صریحی نباشد یا اگر وجود دارد در معرض تقیه، تاویل یا در مضان جهل باشد و یا اجماعی و یا مستفیض نباشد و یک خبر واحد باشد و در مقابلش یک حکم بسیار شدید عقلی حکم عقل عملی داشته باشید. در اینجا شما حق ندارید حکم اولی را به صرف اینکه خبر واحد دارید کنار بزنید. از جمله همین بحث بهتان زدن است. عجیب است که چطور برخی فقها، به ندرت، جانب این طرف را گرفتند درحالی‌که حکم به کرامت انسانی بهتان زدن غیر اخلاقی خیلی دلالتش قوی است. دوم) جایی که اخلاق حکم به حرمت می‌کند، در مقابل فقه حکم به جواز می‌کند، چرا ممکن است اخلاق دایره‌ی مظنونات فقهی را ضیق کند. این مثالش هم بحث مثل استنطاق از رضیه است. شما در استنطاق از رضیه اخلاق ممکن است با حکم اخلاقی این را غیر اخلاقی ببیند. حالا اقلاً در نظر خیلی، اما فقه فقط حکم جواز می‌دهد. شما می‌توانید حکم جواز ندهی. به نظر شما اگر حکم به جواز ندهی بیشتر تبعات دارد یا حکم به جواز بدهی؟ حق بیشتر در کدام ناحیه تضييع می‌شود؟

بنابراین، به نظر می‌آید آنجایی که اخلاق حکم به حرمت و کراهت می‌کند باید اخلاق را مقدم کنیم. در مقابل جایی که فقه حکم به جواز و اباهه فقط می‌کند. شما این را در خیلی جاها می‌توانید ببینید؛ مثلاً در جایی که پوست کردن حیوان یا پرورشش و ذبحش فقط برای تزئین است. اینهایی که حامی حقوق حیوانات هستند کلاً ممکن است ولی جاهایی ممکن است بگویند که اخلاق می‌گوید شما فقط برای تزئین و استفاده از پوست حیوان را چرا پرورش می‌دهید بعد ذبح می‌کنید، پوستش را می‌کنید. در خارج من شنیدم که برای اینکه پوست بهتر کنده شود زنده این کار را کنید یا ماهی را زنده خوردن. من استفائش را من دارم که آیا می‌توان ماهی را در ظرف گذاشت و زنده زنده پخت و زنده زنده آن را کباب کرد و سرخ کرد یا درحالی‌که زنده است گوشتش را کند و خورد؟ اینجا گفتند که اشکالی ندارد. جالب است در دنبالش گفته که کراهت دارد. این هم مسکوت بگذارد که کراهتی هم ندارد.

من اعتقاد این است در اینجا شما فقط دارید حکم جواز می‌دهید و اخلاق حکم به جی می‌دهد که به نظر می‌آید

خیلی اخلاقی نباشد. ضمن اینکه ما نفی تعذیب حیوان هم داریم. بنابراین، این دو جا را انتظار این است که فقها به جانب اخلاق بیشتر توجه کنند که می‌کنند. ما فضای نادری را می‌گوییم که بعضی از فقها این کار را نکردند. موارد دیگری هم می‌تواند باشد؛ مثلاً جواز کپی رایت و چیزهای دیگر که من وقت‌تان را نمی‌گیرم. نتیجه نهایی که می‌خواهم بگیرم این است که اگر توجه به فلسفه فقه و یک نگاه همه جانبه در فقه و تفقه داشته باشیم و اخلاق را لحاظ کنیم. از احتیاط به تعبد نابجا بعضاً پرهیز کنیم و دست کم در این موارد خاص که عرض کردیم به صورت تقدم حداقلی اخلاق را مقدم کنیم. شاید بسیاری از این تعارض‌های ظاهری هم در اخلاق دیده نشود.

پاسخ به سوالات

۱. فقهای ما برای محکم بودن حکم یا به روایت خیلی استناد می‌کنند یا به عقل و استدلال. اگر به فقیه بگوییم این حکم شما با شهود من در تعارض است، برای او سخت‌تر است و این چگونه توجیه می‌شود؟ اولاً صحبت ما با آن فقیه مبنایی و ریشه‌ای‌تر باشد. آیا قائل به انسداد باب علمی هستید یا خیر. پس چطور می‌توان گفت این جای پای محکمی برای ادله‌اش است! از طرفی لزومی ندارد فتوای فقیه تطابق با شهود داشته باشد. فقط نباید تقابل تام داشته باشد.

۲. در فقهای اخیر کلام ضعیف شده است و بیشتر به کتاب‌های قدیم استناد می‌شود، مباحثی مثل حسن و قبح عقلی از کلام به فقه ما منتقل می‌شود. فقهای اخیر معتقدند که احکام تابع مصالح و منافع است. ولی من مبنای احکام خفیه را پیدا نکردم.

فقهای اهل احتیاط هستند. در حالیکه همه جانبه در فقه خیلی مهم است. بهتر است همه چیز با هم دیده شود. ۳. فقها در فتوا دادن نوآوری ندارند مگر اینکه استفتائی از آنها بشود، مگر اینکه سوالی از آنها شود. آیا فقها از ابتدا مبنائی را نچیدند و ندارند که برای فتوا محکم و متقن باشد؟

شهید ثانی به این سوال دو پاسخ دادند: اول اینکه فقها خیلی اهل احتیاط هستند. گاهی این احتیاط درست است و گاهی هم نیست. این هم ممکن است آفتی داشته باشد. دیگر اینکه جمعی ندارند که قول واحد در شیعه باشد.

کلیدواژگان: فقه، اخلاق، احکام فقهی، تعارض، مقبولیت.